

۱. مقدمه

بر اساس اعتقاد امامیه، اهل بیت علیهم السلام دارای مقام ولایت‌اند. از آنجاکه ولایت به دو ساحت تشریحی و تکوینی تقسیم‌پذیر است مصداق‌یابی هر دو قسم درباره اهل بیت همواره موردنظر و اهتمام بوده است. در قسم نخست اهل بیت علیهم السلام به منزله حجت بالغه الهی از دیدگاه تشریحی ملاحظه می‌شوند. براین اساس اهل بیت نه تنها به اجرا و تبلیغ قانون الهی همت می‌گمارند، بلکه در سیر قانون‌گذاری نقش فعال دارند و خداوند این تشریح را به رسمیت شناخته است. همچنین بنا بر قسم دوم، آنان مبتنی بر رضایت الهی و باورداشت توحید، به تصرفات مختلف تکوینی دست می‌زنند و یا حتی نظام تکوین را رهبری می‌کنند. با این حال می‌توان بر این باور بود که نقش اساسی و مهم اهل بیت در تشریح، نتیجه و فرع جایگاه وجودی آنان در عالم وجود است؛ چه اینکه اگر ولایتی در تشریح برای این خاندان لحاظ می‌شود، بیش از آنکه به جنبه معرفت‌شناسانه آن پرداخته شود، باید به مقدمات هستی‌شناسانه آن پرداخت تا روشن شود نقش وجودی اهل بیت است که آنان را لایق وساطت در ابلاغ شریعت و یا تشریح کرده است. در بحث ولایت تشریحی اهل بیت (درباره غیر پیامبر) اختلافاتی در میان متکلمان به چشم می‌آید، ولی درباره شأن تکوینی اهل بیت، ذکر اجمالی و یا تفصیلی کرامات و خوارق عادت اهل بیت کتب روایی، تاریخی و کلامی نشان از آن دارد که شأن تکوینی اهل بیت به منزله یک اصل و امر بدیهی مطرح بوده است. براین اساس هر امامی هر وقت که بخواهد به اذن الهی می‌تواند در حوادث جهان تصرف کند و آن را تغییر دهد. او می‌تواند درخت را به حرکت درآورد؛ عصا را به سخن آورد؛ بیمار را شفا دهد و سنگی بی‌مقدار را تبدیل به طلایی باارزش کند. از سوی دیگر در قرآن کریم مفهوم «علم به کتاب» مطرح شده است؛ به گونه‌ای که برخی به مقداری از آن و برخی به کل آن آگاهی دارند. همچنین انجام برخی خوارق عادت صریحاً به علم‌الکتاب مستند شده است. دقت و تدبیر درباره دو درجه از این دانایی که با عبارات «علم‌الکتاب» و «علم من‌الکتاب» مطرح شده، در روایات اهل بیت دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که میان این دانایی و «توانایی بر تصرف» ارتباط مستقیم برقرار شده است. اگرچه در کتب تفسیری و روایی درباره مصداق‌شناسی «من‌عنده علم‌الکتاب» در روایات اهل بیت استقصای کاملی شده، واکاوی ارتباط میان علم‌الکتاب و قدرت بر تصرف تکوینی، فراتر از ظاهر روایات انجام نشده است. پرسش اصلی در این نوشتار آن است که جدا از اصل ارتباط علم به کتاب و تصرف تکوینی در قرآن و روایات، تحلیل این ارتباط با استفاده از خود نقل به چه صورت

ارتباط مفهوم علم‌الکتاب و ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام

سیدمحمدحسن صالح / دانشجوی دکتری کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام m.hasansaleh2010@gmail.com
دریافت: ۱۳۹۳/۷/۲۹ - پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۳

چکیده

مفهوم علم‌الکتاب که در قرآن کریم از آن یاد شده است به منزله یکی از فضایل اهل بیت علیهم السلام نقشی اساسی در اثبات ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام دارد؛ به گونه‌ای که در برخی روایات، اهل بیت به سبب دارا بودن این معرفت خاص قادر بر تصرف تکوینی معرفی شده‌اند. در این مقاله با روش توصیفی، تحلیلی و گردآوری کتابخانه‌ای از یک سو فراتر از بحث مصداق‌شناسی، به ارتباط دو مفهوم «علم‌الکتاب» و «علم من‌الکتاب» و آثار تکوینی مترتب بر این ارتباط پرداخته‌ایم و از سوی دیگر بر عدم تفکیک این علم از اراده و قدرت تأکید ورزیده‌ایم. نتیجه اینکه توجه به این نکات نقشی اساسی در اثبات ولایت تکوینی اهل بیت از طریق آیه علم‌الکتاب خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: علم‌الکتاب، علم من‌الکتاب، اسم اعظم، ولایت، ولایت تکوینی، اهل بیت علیهم السلام، تصرف تکوینی.

است؟ به دیگر سخن آیا صرف تشابه و تکرار علم به کتاب در دو موضع قرآن، نشان از یکسانی احکام آنها دارد، به گونه‌ای که هر دو مفید اثبات شأن تکوینی باشند؟

وظایفی که در این پژوهش پیگیری شده‌اند، بدین قرارند: تحلیل مفهوم علم‌الکتاب و علم من‌الکتاب با استفاده از مقایسه قرآنی و روایات؛ تحلیل همسانی کتاب در علم‌الکتاب و علم من‌الکتاب؛ تأکید بر قلمروهای مختلف و مرتبط با علم‌الکتاب مانند اراده و الزام؛ تبیین مقدمات لازم در اثبات شأن تکوینی اهل‌بیت و اثبات آنها.

۱. ولایت

واژه ولایت از واژگان رایج و پرسامد در قرآن کریم است که با مشتقاتش بیش از ۲۳۶ بار در این کتاب آسمانی به کار رفته است. ریشه این کلمه «ولی» است که به معنای قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است، به گونه‌ای که فاصله‌ای در کار نباشد. درباره معنای لغوی ولایت، سه رویکرد وجود دارد:

۱. مشترک معنوی: به این معنا که لفظ ولایت برای یک معنای اصلی وضع شده است و در معانی دیگری که برای ولی برشمرده می‌شود، در حقیقت این معنای اصلی سریان دارد؛
۲. مشترک لفظی: به این معنا که لفظ ولی برای تمامی معانی ادعایی وضع شده است؛
۳. لفظ متعین: به این معنا که لفظ ولی تنها برای یک معنا وضع شده است و استعمال در بقیه معانی، مجازی است؛

همه اظهارنظرهای اهل لغت را می‌توان در یکی از موارد سه‌گانه جانمایی کرد. البته اجمالاً می‌توان گفت که متکلمان شیعی از حیث لغت متمایل به رویکرد اول و اهل تسنن متمایل به رویکرد دوم‌اند. در ریشه‌یابی این تفاوت می‌توان به رویکردهای متفاوت در تفسیر آیه ولایت‌انها ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا... و نیز حدیث غدیر «من كنت مولا فلهذا على مولا» و چگونگی نگاه به دو کلمه «ولیکم» و «مولا» اشاره کرد. ابن فارس می‌گوید:

واو، لام و یا «ولی» بر قرب و نزدیکی دلالت می‌کند و واژه ولی به معنای قرب و نزدیکی است، و کلمه مولا نیز از همین باب است؛ و بر معتق، معتق، صاحب، حلیف، ابن عم، ناصر و جار اطلاق می‌شود که ریشه همه آنها «ولی» به معنای قرب است (ابن فارس، ۱۴۱۱ق، ص ۱۱۰۴)

راغب اصفهانی نیز می‌گوید:

ولا و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه‌ای باشند که غیر آنها میان آنها فاصله نشود. این معنا برای قرب مکانی است، ولی در قرب معنوی نیز به لحاظ نسبت خانوادگی، یا دین یا دوستی یا یاری و یا

اعتقاد، استعاره آورده می‌شود. ریشه این کلمه «ولی» است که به معنای «قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد آمده است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸۵).

مؤلف التحقیق فی کلمات القرآن که معمولاً به واکاوی ریشه لغوی با استفاده از منظومه مشتقات آن مبادرت می‌ورزد. اصل این ماده را «وقوع شیء و راء شیء مع رابطه بینهما» معرفی می‌کند که بر اساس اینکه این رابطه حسنه باشد یا سئیه و همچنین بر پایه تفاوت وجودی دو شیء مورد بحث معانی متنوعی همچون قرب، نصرت، محبت، تدبیر، هم‌قسم، پسرعمو و همسایه از آن به دست می‌آید (مصطفوی، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۲۰۳-۲۰۸). ولایت در یک تقسیم کلان و از حیث ارزشی به دو قسم ولایت رحمانی (مثبت) و ولایت شیطانی (منفی) تقسیم می‌شود. مراد از ولایت رحمانی ولایتی است که قرآن کریم آن را به رسمیت شناخته است و از مسلمین خواسته است که آن را بپذیرند و از برکات دنیوی و اخروی آن بهره‌مند شوند؛ برخلاف ولایت شیطانی که آن را به رسمیت نشناخته است و از مؤمنان خواسته تا آن را نپذیرند (اعراف: ۲۷؛ بقره: ۲۵۷). ولایت رحمانی بر سه دسته است که هر کدام از آنها نیز دارای درجاتی هستند: ۱. ولایت شرعی؛ ۲. ولایت تشریحی؛ ۳. ولایت تکوینی.

۲. ولایت تکوینی

تکوین در لغت به معنای احداث، گرداندن، آفریدن، نوپدیدگی، ساختن و صورت دادن آمده است (صلیب، ۱۳۶۶، ص ۶۰۳). ولایت تکوینی یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۳). این ولایت در مرحله اول از آن خداست و در آیات قرآن کریم در مواردی به طور خاص بر این ولایت تأکید شده است؛ مانند آفرینش جهان هستی: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» (یونس: ۳)؛ حفظ و نگاه‌داری دستگاه عظیم خلقت: «وَلَا يُوَدِّعُ حَفْظَهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (بقره: ۲۵۵)؛ و تدبیر و اداره امور عالم: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (سجده: ۵). اگر بخواهیم از ولایت مرکب تعریفی مرکب ارائه کنیم که هم آثار و لوازم و هم علل آن را در نظر داشته باشد، باید بگوییم ولایت تکوینی یعنی اینکه فردی بر اثر پیمودن راه عبودیت آنچنان کمال و قرب معنوی بیابد که به فرمان و اذن الهی بتواند در جهان و انسان تصرف کند. (همتی، ۱۳۶۳، ص ۸۲) همچنین شهید مطهری در همین راستا مقصود از ولایت تکوینی را این می‌داند که انسان بر اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی می‌رسد و به واسطه دارا بودن معنویت حاصل از قرب الهی، مسلط بر ضمایر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۸۵)

۳. آیه علم‌الکتاب

از مهم‌ترین آیاتی که در تبیین مقام اهل‌بیت علیهم‌السلام به آن استدلال شده است. آیه ۴۳ سوره نمل است که به سبب ذکر کلمه علم‌الکتاب در آن بدین نام مشهور شده است: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُفِرَ إِلَيْكُمْ لَمَّا قُلْتُمْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ و کسانی که کفر ورزیدند، گویند: تو فرستاده خدا نیستی. بگو گواهی خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما کافی است.

از لحاظ ادبی، کلمه علم مصدر است و مصدر مضاف (علم‌الکتاب) مفید عموم است. همچنین مفرد محلی به ال نیز دلالت بر عموم دارد. پس از دو جهت لفظ «علم‌الکتاب» دلالت بر عموم دارد. در نتیجه استفاده می‌شود که جماعتی وجود دارند که از کل کتاب و تفصیل آن آگاه‌اند.

در این آیه شریفه در برابر انکار رسالت نبی اکرم $\text{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}$ از سوی کافران، افزون بر خداوند، «من عنده علم‌الکتاب» نیز به منزله شاهد معرفی شده است. علاوه بر این دو در آیات دیگری از قرآن کریم راسخان در علم از اهل کتاب (نساء: ۱۶۲) و فرشتگان (نساء: ۱۶۶) نیز شاهدان رسالت پیامبر اکرم $\text{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}$ معرفی شده‌اند. تفاسیر روایی با ذکر روایات پرشمار، مصداق «من عنده علم‌الکتاب» را علی‌بن ابی طالب علیه‌السلام معرفی کرده‌اند (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۷۲-۲۷۷). و برخی کتب حدیث باب خاصی را در این باره گشوده‌اند (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۱۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۵، ص ۲۴۹). در میان منابع چهارگانه شیعی نیز دو حدیث درباره مدعیان شیعیان در کتاب الکافی وارد شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۲۹، ج ۶ و ص ۲۵۷، ح ۳). همچنین از دیرباز در کتب کلامی (چه با رویکرد حدیثی و چه با رویکرد عقلی و نقلی) این آیه از فضایل امیرالمؤمنین شمرده (اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۳۱۲؛ حلی، ۱۹۸۲م، ص ۱۸۹ و ۲۰۶). و روایات ذیل آن بازگو شده است. در راستای مصداق‌یابی این آیه به امیرالمؤمنین، موارد دیگری در قرآن کریم نیز مصداق کلمه «شاهد»، حضرت علی علیه‌السلام معرفی شده است (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۵، ص ۳۸۶، باب «انه صلوات الله علیه الشهد والشاهد والمشهود»). با این‌همه دلالت آیه بر وساطت فاعلی اهل‌بیت، مبتنی بر تبیین و اثبات مقدماتی است که در ادامه بدانها اشاره خواهیم کرد.

۴. اهل‌بیت مصداق قطعی آیه

برای اثبات اینکه مصداق منحصر و یا مصداق بارز «من عنده علم‌الکتاب» علی علیه‌السلام است، نخستین مقدمه لازم و ضروری است؛ چه اینکه اگر از حیث مصداقی دلیلی بر این امر وجود نداشته باشد، حتی اگر

آیه مفید شأنی تکوینی باشد، این امر درباره اهل‌بیت مصداق نمی‌یابد. درباره مصداق «من عنده علم من کتاب» سه قول نقل شده است:

۱. قول کسانی که بر پایه برخی شواهد معتقدند مراد از «من عنده علم‌الکتاب» خود خداوند است؛
۲. بر پایه این قول که در میان اهل تسنن مشهورتر از اقوال دیگر است، مقصود از «من عنده علم‌الکتاب» را مؤمنان مسیحی و یهودی از قبیل عبدالله سلام و سلمان فارسی است؛
۳. این قول که از آن شیعه امامیه است، امام علی‌بن ابیطالب و پس از آن ائمه اطهار علیهم‌السلام را مصداق این آیه می‌داند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۶۲). تفاسیر شیعی دو قول نخست را به تفصیل نقد کرده و آنها را ناسازگار با ظاهر آیه، مکی بودن سوره و دیگر شواهد برشمرده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۸۵). با توجه به مشهور بودن این مطالب در میان مخاطبان نیازی به تکرار آنها در این مجال نیست و لذا مصداق بودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این آیه را امری اثبات‌شده می‌دانیم.

۵. رویکرد تعیینی و تفصیلی در مصداق‌شناسی آیه

روایاتی را که در آنها اهل‌بیت مصداق آیه معرفی شده‌اند، به واسطه تفاوت رویکرد می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. رویکرد تعیینی: در این دسته از روایات صرفاً مصداق‌شناسی شده و توضیح مؤثری نیامده است. در این روایات گاه به شخص امیرالمؤمنین و گاه به مجموع ائمه اطهار علیهم‌السلام اشاره شده است. برای نمونه امام باقر علیه‌السلام در حدیثی جدشان امیرالمؤمنین را مصداق آیه برشمرده‌اند: «قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام » (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۴) و در فرمایش دیگری مصادیق آیه را تعمیم داده و کل ائمه را مشمول آن دانسته‌اند: «قَالَ إِيَّانَا عَنِّي وَعَلِيِّ أَوْلْنَا أَوْضَحَ لَنَا وَخَيْرَنَا بَعْدَ النَّبِيِّ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۶)؛
۲. رویکرد تفصیلی: این روایات اغلب آیه آخر سوره رعد را در مقایسه با آیه ۴۰ سوره نمل بیان کرده‌اند. به دیگر سخن در مقام بیان افضلیت «من عنده علم‌الکتاب» بر «من عنده علم من کتاب» بوده‌اند. طبق این آیه و در راستای اجابت تقاضای سلیمان مبنی بر احضار تخت بلقیس و پس از اعلام آمادگی غفریت جن، این بار از میان طایفه انس کسی اعلام آمادگی کرد که پیش از چشم بر هم زدن تخت موردنظر را حاضر می‌کرد. طبق روایات این فرد، شخصی غیر از خود سلیمان، و نامش آصف‌بن برخیا بوده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۲۳). در این آیه منشأ قدرت مشخص

خود کردند و فرمودند: «به خدا علم کتاب نزد ماست، به خدا همه‌اش نزد ماست» (صفر، ۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۳؛ کلینی، ۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳).

۶. علیت معرفت به علم‌الکتاب در تصرف تکوینی

مقدمه ضروری دیگر آن است که اثبات کنیم تصرف تکوینی حاصل علم به کتاب است. در این میان توجه به روایاتی که با رویکرد تفضیلی و مقایسه‌ای علم‌الکتاب با آیه ۴۰ سورة نمل «من عنده علم من الكتاب» صادر شده‌اند، بسیار راه‌گشا است. براین اساس مصاحب حضرت سلیمان بهره‌مندی فی‌الجمله از علم‌الکتاب داشت و به واسطه آن، قدرت بر تصرف تکوینی پیدا کرد. پس به طریق اولی امام علی علیه‌السلام و دیگر اهل‌بیت که مصداقیت آنها پیش‌تر ثابت شد و بالجمله از علم‌الکتاب بهره‌مندند دارای وساطت فاعلی هستند. این حیث اگرچه مراد ما در این قسمت است، خود نیاز به اثبات دو پیش‌فرض دیگر دارد و آن اینکه اولاً مصاحب حضرت سلیمان به سبب دارا بودن علم‌الکتاب قدرت تصرف یافته باشد و نه چیز دیگر؛ ثانیاً مراد از کتاب در هر دو جمله «من عنده علم‌الکتاب» و «و من عنده علم‌الکتاب» یکسان باشد؛ چه اینکه لفظ کتاب در خود قرآن دارای مصادیق متعددی است و هیچ بعدی ندارد که در این دو آیه به دو معنای متفاوت به کار رفته باشد. درباره نکتہ نخست باید گفت از آنجاکه تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علیت است، لذا می‌توان قدرت مصاحب حضرت سلیمان را مستند به دارا بودن علم به کتاب دانست. یادآوری این نکته ادبی از این‌رو، رواست که برخی مانند برقعی تشکیک کرده‌اند که این وصف صرفاً برای تفکیک انس از عفريت من الجن است که در آیه قبلش بدان اشاره شده است. به دیگر سخن، خداوند با این وصف می‌خواسته صرفاً بگوید نفر دوم نه جن، بلکه انسان بوده است (برقعی، بی‌تا، ص ۹۰). در توضیح این اصطلاح باید گفت: اگر کسی بگوید «به احمد احترام بگذار»، جای این پرسش وجود دارد که چرا احترام کنم؟ اما اگر بگوید: «به عالم احترام بگذار»، دیگر جایی برای چرا باقی نمی‌ماند؛ زیرا معنای این جمله آن است که او را به سبب علمش محترم بدان. بنابراین معنای «تعلیق حکم بر وصف» این است که این حکم، با در نظر گرفتن وصف مزبور در کلام صادر شده است و به وجود آن بستگی دارد که اگر آن وصف زایل شود، حکم موردنظر نیز رفع خواهد شد. درباره پیش‌فرض دوم و اثبات اینکه منظور از کتاب در هر دو آیه «قال الذی عنده علم من الكتاب» و «و من عنده علم‌الکتاب» مشترک و همسان است، باید نخست استعمالات این کلمه را در مصحف شریف رصد کنیم. کلمه «کتاب» در خود قرآن کریم کاربردهای گوناگونی دارد:

است و خداوند آن را «علم فی الجمله به کتاب» معرفی می‌کند؛ به گونه‌ای که دارنده آن می‌تواند به جای شنیدن صدا و دیدن تصویر، خود اشیا و موجودات را جابه‌جا کند. در این آیه، آصف‌بن برخیا فعل را به خودش مستند کرد (آتیک) و مهم‌تر آنکه فعل ادعایی محقق شد؛ به گونه‌ای که سلیمان آن تخت را دید «فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ» (نمل: ۴۱) و شکرگزاری کرده‌اند «لِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (همان). عبارت «هذا من فضل ربي» خود گواه این است که در عین انتساب حقیقی و غیرمجازی فعل به فاعل، این قدرت استقلالی نبوده و به تبع اراده و فضل خدا شکل گرفته و لذا هیچ منافاتی با توحید افعالی ندارد.

در مقایسه این دو آیه در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که این افضلیت بیشتر از حیث علمی مدنظر بوده است تا فعلی؛ یعنی در جهت اثبات افضلیت امامان معصوم علیهم‌السلام اعلامیت آنها برجسته و کانون توجه بوده است تا اقدر بودن آنها در تصرف تکوینی. از همین‌رو در بیان مصداق «من عنده علم‌الکتاب» تصریح کرده‌اند که «نزلت فی علی بن ابی طالب انه عالم هذه الامة بعد رسول الله» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۵، ص ۴۳۲، ح ۱۱؛ صفر، ۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۱۷ و ۱۸). همچنین در برخی روایات در میان قلمروهای مختلف دانش، علم غیب ائمه به طور خاص کانون توجه قرار گرفته است. در روایتی سلیمان‌بن سدیر نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام در مجلسی عمومی فرمودند: «تعجب است از قومی که فکر می‌کنند ما علم غیب می‌دانیم و حال آن که علم غیب را تنها خدا می‌داند. من قصد تنبیه کنیزم را کرده‌ام اما نمی‌دانم کجاست و در کدام یک از اتاق‌های منزل مخفی شده است». سلیمان می‌گوید پس از اینکه حضرت از مجلس عمومی خارج، و وارد خانه شدند، به حضرت عرضه داشتیم که ما می‌دانیم که شما علم کثیر می‌دانید... حضرت فرمودند: «ای سلیمان! آیا قرآن می‌خوانی؟» عرض کردم: آری، قرائت می‌کنم. فرمودند: «آیا در میان آیاتی که قرائت کرده‌ای آیه «قال الذی عنده علم من الكتاب» آتی که قبلاً آن یرتدّ الیک طرفک» را هم خوانده‌ای؟». گفتیم: آری خوانده‌ام. فرمودند: «آیا می‌دانی آن مرد که بود و بهره او از علم‌الکتاب چقدر بود؟» حضرت ادامه دادند که مقدار علم او از علم‌الکتاب به اندازه قطره‌ای از در دریای اخضر بوده است. گفتیم: چه بسیار کم است این اندازه؟ فرمودند: چه بسیار است که خدای عزوجل او را منسوب به آن علمی کرده است که من به تو خبر می‌دهم؛ ای سدیر آیا در آنچه از قرآن خواندی این آیه را خواندی: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ» گفتیم: آن را خوانده‌ام. فرمودند: «کسی که همه علم‌الکتاب را دارد با فهم‌تر است یا کسی که جزئی از آن را دارد؟». گفتیم: آنکه علم همه کتاب را دارد با فهم‌تر است. آن‌گاه با دست خود اشاره به سینه

الف) مجموعه‌ای که مشتمل بر قوانین و مقررات و حیانی باشد. این مجموعه‌ها را انبیای اولوالعزم و انبیای صاحب شریعت اعم از نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد $\text{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}$ عرضه کرده‌اند: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره: ۲۱۳)؛

ب) جایگاه ثبت عقاید، اخلاق و اعمال انسان‌ها: از مجموع آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که این کتاب بر سه قسم است:

۱. کتاب شخصی افراد «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمَانُهُ طَرَفَهُ فِي عَنَتِهِ وَنَخْرَجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا» (اسراء: ۱۳)؛

۲. کتابی که کارنامه هر امت را جداگانه ثبت کرده است: «... كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (جاثیه: ۲۸)؛

۳. کارنامه همه مخلوقات: «... وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا، لَهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا لُحْصَئَهَا» (کهف: ۴۹). همین کتاب است که گاهی به «کتاب ابرار» و «کتاب فجار» تقسیم می‌شود (مطففین: ۱۸ و ۱۷). صاحب‌المیزان تصریح می‌کند که ظاهر عبارت «هذا الكتاب» نشان می‌دهد که مراد، یک کتاب است که حساب تمام مخلوقات در آن مکتوب است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۲۴)؛

ج) حقیقتی که تفصیل نظام هستی با همه جزئیاتش در آن ثبت است. خداوند پس از بیان علم خویش به همه ذرات وجود از حقیقتی گسترده به نام کتاب مبین خبر می‌دهد: «وَ لَا حَبَّةَ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام: ۵۹)، برخی از مفسران مراد از کتاب مبین در این آیه را همان لوح محفوظ دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۸۲).

د) دست‌نوشته‌های بشری مانند قبالة ازدواج و تجارت و نامه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ» (بقره: ۲۸۲)؛ «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْءَ إِنِّي أَتَمَّتْ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ» (نمل: ۲۹).

با توجه به مقام اهل‌بیت می‌توان گفت که هر چهار معنا درباره اهل‌بیت مصداق دارد:

معنای اول: آگاهی اهل‌بیت بر کتاب تدوین (قرآن و دیگر کتب آسمانی) از اعتقادات تردیدناپذیر است و بلکه طبق حدیث ثقلین؛ اتحاد با قرآن به اثبات رسیده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۱۵)؛

معنای دوم: آگاهی ائمه علیهم‌السلام بر صحیفه اعمال بندگان نیز جزو اعتقادات امامیه است؛ به‌گونه‌ای که آنان در دنیا اعمال بندگان را می‌بینند و در محکمه عدل الهی شهادت می‌دهند. برای نمونه امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه «وَقُلْ أَعْمَلُوا بِسَبِيْرِ اللَّهِ عَمَلَكُمْ سُرُسًا وَ لَهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (توبه: ۱۰۵) فرمودند مراد از

مؤمنون ائمه هستند که اعمال بندگان تا روز قیامت هر روز بر آنها عرضه می‌شود (صفر، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۴)؛

معنای سوم: آگاهی آنان بر کتاب علم الهی در حدی که خدا اجازه دهد از اعتقادات خلل‌ناپذیر و مناقشه‌ناپذیر امامیه است و این همان است که از آن به علم غیب تفسیر می‌شود. در روایتی پیامبر اکرم $\text{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}$ مصداق «من ارتضی من رسول» در آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبٌ أَحَدًا» إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (توبه: ۲۶ و ۲۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۶، ح ۲) معرفی و در احادیث دیگر ائمه اطهار میراث‌دار علم پیامبر معرفی شده‌اند (صفر، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۴) که طبیعتاً شامل این نوع علم نیز می‌شود؛

معنای چهارم: دست‌نوشته‌های بشری داخل در قسم دوم (صحیفه اعمال بندگان) هستند؛ چراکه همه اعمال انسان اعم از نوشتار و گفتار، جزو اعمال آدمی به‌شمار می‌آیند و مشهود ائمه‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۸۹).

در میان معانی یادشده می‌توان گفت معنای سوم از کتاب در حقیقتی تکوینی به کار رفته است. توضیح آنکه کتاب مبین از قبیل کاغذ و لوح نیست؛ زیرا اوراق مادی، هر قدر هم که بزرگ باشند، گنجایش آن را ندارند که حتی تاریخ ازلی خودشان، در آنها نوشته شود تا چه رسد به اینکه تاریخ ازلی و ابدی موجودی دیگر، و بالاتر از آن، تاریخ ازلی و ابدی همه موجودات و کل رطب و یابس در آنها ضبط شود. از این جهت می‌توان حدس زد که مراد از کتاب مبین، مرتبه واقعی اشیا و تحقق خارجی آنها باشد که پذیرای هیچ‌گونه تغییری نیست (بر خلاف لوح محو و اثبات). با توجه به رویکرد تفصیلی در بهره‌مندی از علم‌الکتاب، جای این پرسش وجود دارد که مصاحب حضرت سلیمان به کدام یک از مصداقی چهارگانه «الکتاب» علم اجمالی داشت تا در مرحله بعد طبق روایات اهل‌بیت را عالم به کل آن بدانیم. اگرچه در بدو امر امکان علم فی‌جمله به کتاب (به هر چهار معنا) برای مصاحب حضرت سلیمان وجود دارد، باید توجه داشت اولاً کلمه کتاب در معانی سه‌گانه غیر تکوینی صرفاً شامل نامه اعمال فرد و انسان‌ها و یا امور اعتباری است و همه موجودات را دربر نمی‌گیرد. این در حالی است که عمل خارق‌العاده مورد بحث در حیطة غیرانسانی نیز انجام گرفت؛ یعنی تخت بلقیس احضار شد. به دیگر سخن، بین احضار تخت سلیمان و دانستن نامه اعمال فرد یا افرادی از انسان‌ها ارتباط روشن و قابل فهمی وجود ندارد. به بیانی روشن‌تر با توجه به بحث ادبی آیه و مشعر به علیت بودن وصف «علم‌الکتاب»، معلوم (علم به احوال انسانی) هیچ ارتباطی به

امر واقع شده (تصرف تکوینی در غیر انسان) ندارد. ممکن است این پرسش مطرح شود که خداوند در مقام تکریم این علم خاص، یعنی علم به نامه اعمال و یا کتب آسمانی، عالم به آن را مشرف به این فضیلت کرده است؛ اگرچه ارتباط واضحی میان این معلوم و عمل وجود نداشته باشد. در پاسخ می‌گوییم: اگرچه اصل این سخن ممکن به نظر می‌رسد، آیا بالوجدان می‌توان پذیرفت که صرف علم به کتاب آسمانی علت این خرق عادت است؟ پذیرش این امر مستلزم آن است که هر کسی ولو علم اجمالی به یک کتاب آسمانی داشته باشد و مثلاً آن را حفظ باشد و یا اینکه از اسناد بشری مانند قبالة ملکیت و ازدواج آگاه باشد، بتواند این خرق عادت را انجام دهد؛ حال آنکه چنین نیست. با توضیح پیش‌گفته می‌توان گفت که مراد از علم‌الکتاب در کلام مصاحب حضرت سلیمان، آگاهی فی‌الجمله از لوح محفوظ و کتاب تدوین است. حال آیا مراد از علم‌الکتاب در واپسین آیه سوره رعد هم لزوماً همین معناس است؟ با توجه به اینکه علم به کتاب به هر چهار معنا برای اهل‌بیت ممکن و صادق بوده، دلالت این عبارت بر امکان علم اهل‌بیت به لوح محفوظ از آیه فهمیده می‌شود؛ لکن تعین و انحصار آن تنها از طریق روایات دانسته می‌شود؛ روایاتی که این آیه را با آیه داستان حضرت سلیمان مقایسه کرده و هر دو را از یک سنخ دانسته‌اند. بر پایه این نتیجه‌گیری، باید گفت که علم به لوح محفوظ، مفهوم تشکیکی است که هر مخلوقی بر اساس مقدار علم به آن قدرت تصرف تکوینی پیدا خواهد کرد. همچنین از آنجاکه همه تفاسیل موجودات در کتاب مبین ضبط است (انعام: ۵۹؛ یونس: ۶۱؛ هود: ۶؛ نمل: ۷۵؛ حدید: ۲۲؛ سبا: ۳) قرآن کریم نیز به سبب اینکه آیه و تنزل همان کتاب مبین است، موصوف به وصف «تبیاناً لکل شیء» شده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹). همچنین درباره آن می‌خوانیم «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام: ۳۸). بنابراین اگر کسی به حقیقت قرآن دست یابد، درحقیقت مجهولی برای او باقی نخواهد ماند. اگرچه ممکن است کلمه شیء در این دو آیه، نه به عموم اشیا، بلکه به آموزه‌ها و نکات مرتبط با هدایت قرآنی تفسیر شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۳۶۱ و ۳۶۲)، می‌توان با استناد به روایات این آیات را مطابق ظاهرشان تفسیر کرد. برای نمونه امام صادق علیه‌السلام با استناد به آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» فرمودند من به آنچه در آسمان‌ها و زمین است و به آنچه در بهشت و جحیم است و به «ما کان و ما یكونی» علم دارم (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۲). به دیگر سخن می‌توان گفت مراد از کتاب، حقیقت کتاب آسمانی قرآن نیز می‌تواند باشد که به نوعی بازگشت به همان لوح محفوظ دارد: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه: ۷۷-۷۹). بر همین اساس علم به قرآن

می‌تواند مستلزم قدرت بر تصرف تکوینی باشد. بر اساس روایتی از امام کاظم علیه‌السلام این تلازم در آیه «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْوَمُوتَى» (رعد: ۳۱) به تصویر کشیده شده است. به نظر برخی مفسران این آیه در پاسخ جمعی از مشرکان مکه نازل شده است که قدرت پیامبر اسلام در انجام خوارق عادت طبیعی را انکار می‌کردند و با یادآوری معجزات دیگر پیامبران از او می‌خواستند که حضرت هم آنها را انجام بدهد. مشرکان به پیامبر گفتند که اگر دوست داری از تو پیروی کنیم کوه‌های مکه را به عقب ران تا زمین ما گسترده‌تر شود. همچنین زمین را بشکاف و چشمه‌هایی برای ما به وجود آور تا به زراعت مشغول شویم. آنان با مقایسه پیامبر اسلام و حضرت سلیمان گفتند تو ادعا می‌کنی که کمتر از حضرت سلیمان نیستی؛ درحالی‌که خداوند کوه‌ها را مسخر او کرده بود و تو نیز باید چنین قدرتی را به ما اثبات کنی. همچنین گفتند اگر در ادعای خود صادقی و خود را کمتر از سلیمان نمی‌دانی، باد را به خدمت ما درآور تا به وسیله آن به مناطق دوردست برویم و ما بحتاج خود را تهیه کنیم و در کمترین زمان ممکن بازگردیم. آنان به‌علاوه گفتند اگر از عیسی کمتر نیستی، جد خویش (قصی) و یا مردگان دیگر را زنده کن تا از آنان درباره حقایق رسالتت پرسش کنیم. در این هنگام آیه مورد بحث نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را می‌گویند از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن، وگرنه به اندازه کافی معجزه ارائه شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۲۲۰).

درباره اینکه پاسخ محذوف (لو) در این آیه شریفه چیست، میان مفسران اختلاف است. اگرچه گروهی از مفسران این آیه را تأکیدی بر عظمت مشیت و اراده الهی، و پاسخ محذوف را «الا ان یشاء الله» می‌دانند، گروهی دیگر معتقدند که پاسخ لو، «کان هذا القرآن» است. و مقصود بیان عظمت شأن قرآن است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۵۹). به دیگر سخن آیه در پی این نکته است که قرآن در قدرت بیان و نفوذ کلام نهایت درجه را دارد، و این از جهالت کفار است که از قرآن اعراض می‌کنند و پیشنهاد معجزه دیگری می‌دهند. چه معجزه‌ای بالاتر از این قرآن که در رفعت قدر و عظمت به حدی است که می‌توان کوه‌ها را از جای بکند یا زمین را پاره‌پاره کند و یا مردگان را به زبان آورد. بنا بر این معنا، آیه شریفه عبارت اخراجی آیه «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (حشر: ۲۱) خواهد بود. طبق حدیثی از امام کاظم علیه‌السلام هر تصرف تکوینی‌ای که انجام می‌شود بسته به مقدار بهره آدمی از حقیقت قرآن است که در این میان پیامبر خاتم به سبب اینکه بیشترین دارایی را از این حقیقت دارد، افضل انبیای گذشته بر تصرف تکوینی است و قدرت بیشتری در وساطت فاعلی

دارد. امام کاظم علیه السلام تصریح می‌کنند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله میراث‌دار همه انبیای پیشین است و بیش از آنان علم و آگاهی دارد. راوی، معجزات مهم انبیای گذشته مانند احیای اموات توسط حضرت عیسی علیه السلام و سخن گفتن حضرت سلیمان با پرندگان را یادآوری می‌کند. حضرت ضمن تصدیق این خوارق عادت تصریح می‌کنند که پیامبر اسلام همه این منزلت‌ها را داراست. حضرت ادامه می‌دهند:

حضرت سلیمان به هنگام غیبت هدهد در پی یافتن او بر آمد و گفت: «ما لى لا ارى الهدد ام كان من الغائيبين فقد فعض ب عليه فقال لعذيبه عذابا شديدا او لاذبحنلو لياتي بس لطان ميين» (نمل: ۲۰ و ۲۱). علت غضب حضرت سلیمان این بود که این پرنده حضرتش را به مناطق دارای آب راهنمایی می‌کرد و این نشان می‌دهد با اینکه بادها و مورچگان و انس و جن و شیاطین مطیع حضرت سلیمان بودند، این پیامبر خدا در این زمینه محتاج هدهد بود. این در حالی است که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ اَنَّ قُرَآنًا سُرَّتْ بِهِ اِلْجِبَالُ اَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْاَرْضُ اَوْ كَلَّمَتْهُ بِهِ الْمَوْتى». همانا ما هستیم که قرآن با این خصوصیات را به ارث برده‌ایم؛ قرآنی که با آن می‌توان کوه‌ها را رام کرد؛ مسافت‌ها را پیمود اموات را زنده کرد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۷).

از فرمایش امام کاظم علیه السلام استفاده می‌شود که با علم به حقیقت این کتاب می‌توان در طبیعت تصرف کرد؛ به‌گونه‌ای که کوه‌ها را رام کرد، مردگان را زنده ساخت و طی‌الارض کرد. همچنین عبدالله بن ولید می‌گوید که امام صادق از من پرسیدند که نظر شیعه درباره نسبت میان حضرت موسی و عیسی با امیرالمؤمنین علیه السلام چیست؟ عرضه داشتم که [برخی] شیعیان معتقدند که عیسی و موسی افضل از امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. حضرت فرمودند: «آیا با اینکه معتقدند که علی علیه السلام علم پیامبر را دارد چنین نظری دارند؟» گفتم: آری، شیعیان علم علی علیه السلام را همانند علم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند، ولی با این وجود کسی را بر پیامبران اولوالعزم مقدم نمی‌کنند. حضرت فرمودند: «با استفاده از قرآن با آنان مجاجه کن». گفتم: کجای قرآن؟ حضرت فرمودند:

با این آیه قرآن که خداوند درباره حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَمَّا كَتَبْنَا لَهُ فِى الْاَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۴۵) و حال آنکه می‌دانیم خداوند سبحان همه چیز را برای موسی بیان نکرد؛ همچنان که درباره عیسی نیز چنین بود و لذا درباره او فرمود: «وَلِأَيِّنْ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِى تَخْتَلَفُونَ فِىهِ». (زخرف: ۶۳). این در حالی است که قرآن کریم درباره پیامبر خاتم می‌فرماید: «وَجَنَّبَاكَ عَلَى وِلاَةٍ شَهِيدًا» (نساء: ۴۱) و «وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكُتَآبَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹)، (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۵، ص ۴۳۲ و ۴۳۳، ح ۱۳).

بر اساس این روایت از یک‌سو کاربرد حرف جاره «من» و نیز کلمه «بعض» که مفید معنای تبعیض است، می‌رساند که تنها مقداری از حقیقت اشیا و بواطن عالم به دو پیامبر خدا (موسی کلیم‌الله و عیسی روح‌الله) اعطا شده است؛ از سوی دیگر خوارق عاداتی قطعی از این دو پیامبر خدا در قرآن کریم به

ثبت رسیده است؛ به‌گونه‌ای که دست‌کم نه معجزه به حضرت موسی علیه السلام و معجزاتی مانند احیای اموات و ابرای اکمه و ابرص به حضرت عیسی نسبت داده شده است. لازمه همنشینی این دو مقدمه آن است که اولاً خرق عادت انبیا مانند احیای اموات که توسط حضرت عیسی انجام شد، به سبب علم به او به اشیا بوده است؛ ثانیاً وقتی کسی فراتر از بعض به حقیقت کل اشیا عالم است، به طریق اولی قادر بر انجام خوارق عادت است. مرحوم محمدتقی مجلسی در این زمینه تأکید می‌کند:

بنا بر روایات رسیده از پیامبر اکرم و ائمه اطهار ولایت ایشان گسترده‌تر از ولایت تکوینی انبیا و اولیای گذشته است. به عبارت دیگر هر قدرتی که پیامبران گذشته دارند، ایشان بیشتر از آن را دارند و این بدان دلیل است که پیامبر اکرم و ائمه اطهار عالم‌تر از پیامبران گذشته‌اند (مجلسی، ۱۳۹۵ق، ص ۶۸).

۷. ارتباط علم به اسم اعظم و علم به کتاب

به نظر می‌رسد از این حقیقت گسترده و ذومراتب که در هر مرتبه‌ای بهره‌مندانی از آن وجود دارد که با دست یازیدن به آن صاحب قدرت تصرف تکوینی می‌شوند، با عناوین دیگری نیز یاد شده است؛ به‌گونه‌ای که در برخی روایات با تعبیر اسم اعظم بدان اشاره شده است. بر اساس روایات اسم اعظم الهی دارای ۷۳ حرف است که یکی از آنها مختص به خداست و در روایات با عنوان اسم مستأثر از آن یاد شده است. ائمه به جز اسم مستأثر به دیگر اسمای اعظم الهی علم دارند. در روایتی امام باقر علیه السلام با تصریح به مطلب پیش گفته معتقدند که آصف بن برخیا تنها به یکی از اسمای الهی آگاه بود و با دانستن یک حرف توانست زمین میان خود و تخت بلقیس را شکافته، در هم فرو برد و تخت را با دست خود بگیرد و سپس زمین را به حالت پیشین بازگرداند. سپس حضرت می‌فرمایند ما اهل‌بیت از همه ۷۲ اسم اعظم و غیرمستأثر الهی آگاهیم (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۱). همچنین بر اساس روایات تفاوت ائمه با پیامبران در علم به این اسمای موجب درجه‌بندی در قدرت تکوینی شده است و به همین سبب است که اهل‌بیت بر همه معجزات انبیای پیشین قادر بوده‌اند. لذا حضرت عیسی علیه السلام عالم به دو حرف، حضرت موسی علیه السلام عالم به چهار حرف، حضرت ابراهیم علیه السلام عالم به هشت حرف، حضرت نوح علیه السلام عالم به پانزده حرف و حضرت آدم علیه السلام عالم به ۲۵ حرف معرفی شده‌اند. این در حالی است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت او از ۷۲ اسم آگاه‌اند. (همان، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۲). علم حضرت عیسی علیه السلام به دو حرف به‌تنهایی موجب شد که او قادر بر احیای اموات و شفای امراض باشد. پس به طریق اولی کسانی که علم بیشتری دارند از قدرت تکوینی والاتری نیز برخوردارند (همان، ح ۳). در برخی احادیث دیگر به بیانی متفاوت بر نکته پیش گفته تأکید شده است و می‌توان این نتیجه را به‌دست آورد که اسمای اعظم

نه لفظ صرف، بلکه حقایقی هستند که در صفات و فضایل وجودی مانند علم و عبادت جلوه‌گری می‌کنند و کسی که به این اسما احاطه دارد، همه این فضایل را داراست. از این رو پیامبر $\text{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}$ فرمود: «کسی که می‌خواهد علم آدم، سلم نوح، حلم ابراهیم، زیرکی موسی و زهد داوود را بنگرد به علی بن ابی طالب نظر کند» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶).

بر پایه روایات پیش گفته اولاً معجزات و خوارق عادات انبیا معلول ذخیره و سرمایه آنان از اسم اعظم دانسته شده و ثانیاً افضلیت پیامبر خاتم $\text{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}$ بر دیگر انبیای الهی به دارایی عظیم حضرتش از این منبع مستند گشته است؛ به گونه‌ای که از میان ۷۳ حرف، پیامبر اسلام (و اهل‌بیت او) از قسمت اعظم آن، یعنی ۷۲ حرف آگاه‌اند. گرچه درباره حقیقت اسم اعظم اقوالی چند وجود دارد، می‌توان آنها را در یک تقسیم کلی بر دو دسته دانی و عالی دانست. مرادمان از تفاسیر دانی تفاسیر و اقوالی هستند که اسم اعظم الهی را اسمی لفظی می‌دانند که همانند دیگر الفاظ به کار برده می‌شود. این نظریه عرفی راز تأثیرگذاری اسم اعظم را ترکیب نامتعارف حروف آن (مانند حروف مقطعه قرآن) می‌داند که این غیرعادی بودن موجب پدیدارشدن اثری غیرعادی می‌شود (محمدی گیلانی، ۱۳۷۶، ص ۱۹)؛ این در حالی است که طبق قاعده علیت باید میان علت و معلول سنخیت وجود داشته باشد و رابطه الفاظ و معانی آنها صرفاً رابطه‌ای اعتباری و قراردادی است. از این روی باید گفت اسم اعظم مقامی است که شخص با دست یازیدن به آن قدرت تصرف در هستی را می‌یابد. درست به همین سبب است که اسم اعظم گاهی بر اسمای تکوینی خداوند اطلاق می‌شود که در این مقام می‌توان از روایات و ادعیه اهل‌بیت هم مدد گرفت و بدانها استشهاد کرد. در روایات سخن از اسمی است که ارکان هرچیزی را فرا گرفته «وباسمائک التی ملأت ارکان کل شیء» (ابن طاووس، ۱۳۳۰ق، ص ۵۴۲) و با آن عرش آفریده شده است «وباسمک التی خلقت به عرشک» (طوسی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۹۴) و یا رشته‌کوه‌ها افراشته و یا بهشت و دوزخ آفریده شده است «اسئلک باسمک الذی خلقت به رضوان» (کفعمی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۱۸). روشن است که در آفرینش زمین و کوه‌ها سخن از لفظ عربی و غیر آن نیست. بر این اساس اسم اعظم نه یک لفظ و مفهوم، بلکه مقامی است که شخص با وصول به آن حتی اگر لفظی هم به کار نبرد، به صرف اراده می‌تواند در عالم تصرف تکوینی کند. طبق این نگاه، اسم اعظم حقیقتی است که از دیگر حقایق، عظیم‌تر است. وقتی منظور از اسم اعظم نه صرف لفظ بلکه یک واقعیت و حقیقت باشد، طبیعتاً بحث مظهریت هم مطرح می‌شود؛ یعنی با توجه به ذومراتب بودن این مقامات، هر انسانی (ولو غیر معصوم) با سعه وجودی خویش می‌تواند به برخی از آنها دست یابد. با توجه به خواص اسم اعظم

الهی و اینکه انسان کامل مصداق اسم اعظم است می‌توان نتیجه گرفت که محدوده فعالیت انسان کامل به سبب دانستن و متخلق شدن به اسم اعظم از دیگر موجودات بیشتر است و بدین سبب است که ولایت او عمومیت دارد و همه موجودات را دربرمی‌گیرد. برخی مانند قاضی سعید قمی معتقدند که پیامبر اسلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام حتی به اسم مستأثر خدا نیز رسیده‌اند و آن حضرت در شب معراج به همه مراتب وجودی که تفصیل ظهور این اسم است واصل شده است؛ چنان‌که فرمود: «برایم با خدا وقتی است که هیچ ملک مقرب یا پیامبری با من نیست» (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۷۱). کوتاه سخن اینکه تعبیر اسم اعظم در ذیل این آیات اشاره به حقیقت معنای کتاب و لوح محفوظ الهی است که هر کس به اندازه وجود سعی خویش به آن دست می‌یابد و قدرت تصرف تکوینی پیدا می‌کند.

۸. ارتباط دو مفهوم علم و قدرت

ارتباط علم به کتاب و قدرت بر تصرف، از چه سنخی است؟ شکی نیست که تقدم دانایی بر توانایی یک اصل پذیرفته‌شده عرفی و عقلایی است (توانا بود هر که دانا بود)؛ اما این پرسش بسیار مهم است که علمی که در مفهوم علم‌الکتاب از آن سخن به میان می‌آید مفهوم انفعالی و از سنخ علم عادی است و یا مفهومی فعلی و از سنخ علم‌الهی؟ ظاهر آیات قرآنی و روایات معصومین نشان از آن دارد که علم‌الکتاب نوعی دانستن است که نه صرفاً مقدمه قدرت، بلکه عین توانستن است؛ حال آنکه در حالت مادی، عالم بودن اگرچه مقدمه لازم قدرت است، ملازم با آن و علت تامه توانایی نیست و تفکیک میان قدرت و اراده به وضوح مشاهده می‌شود. به دیگر سخن، سنخ علم به کتاب با علوم متداول مادی متفاوت است. توضیح آنکه در بحث صفات خداوند سبحان مطرح شده است که علم خداوند برخلاف علم ما بازتاب و تصویری حاصل از پدیده‌های جهان نیست؛ بلکه علم او مبدأ و منشأ پدیده‌های جهان است؛ یعنی علم ما تابع پدیده‌هاست و حال آنکه پیدایش پدیده‌های عالم، تابع علم خداست. به دیگر سخن علم ما در حالت عادی به این صورت است که شیء معلوم ما به وجود آمده و سپس ما به آن علم می‌یابیم (به واسطه تصویر ذهنی در علم حصولی و یا حضور عندالمعلوم در علم حضوری)؛ درحالی‌که در علم الهی، پدیده‌های عالم‌اند که تابع علم خداوندند (یثربی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۶). با توجه به این واقعیت، یعنی خلق موجودات جهان بر اساس معلومات الهی، فاعلیت خداوند در قالب اصطلاح (فاعل بالعیانیه) معرفی می‌شود که بر اساس آن علم خداوند به مخلوقات همانا قدرت خلق و ایجاد آنهاست (صدرالمألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۶ و ۱۷۶؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵، نمط ۷، فصل ۱۳ و ۱۴ و ۲۲).

از سوی دیگر از آنجا که امام از نظر درجه وجودی، نزدیک‌ترین وجود عصر خود به حق تعالی است، علمش نیز مانند علم خداوند، با قدرت او متحد است (یثربی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۷). رابطه علم امام با حوادث جهان مانند رابطه احساس شاعر و نقاش با شعر و تابلوی نقاشی است؛ درحالی‌که رابطه علم ما با حوادث جهان مانند رابطه خواننده و تماشاگر با آن شعر و تابلوی نقاشی است. صدرالمآلهین در این زمینه می‌گوید:

بدان که علم و قدرت در قلمرو نفس، جدا از یکدیگرند؛ ولی در عالم الهی و قلمرو عقل، علم عین قدرت و قدرت عین علم است؛ یعنی علم آنان عین ایجاد پدیده‌هاست؛ و چون انسان کامل شود و از جهان ماده رها گردد، علم و قدرت او هم، عین یکدیگر شده، فرمانش در ملک و ملکوت جریان یافته و همه مراتب بهشت و ملکوت آسمان‌ها را در بر می‌گیرد. (صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۶۶).

تفکیک قدرت از الزام

اگرچه مفهوم «علم‌الکتاب» شریفه، قدرت اهل‌بیت در تکوین را به اثبات می‌رساند، این به معنای مکلف بودن آنان به اعمال این قدرت نیست. ممکن است در برخی موارد شهادت اهل‌بیت به وسیله شمشیر یا سم و عدم واکنش آنان دلیلی بر عدم قدرت آنها اعلام شود؛ حال آنکه میان دو مقام قدرت و تکلیف تفاوت وجود دارد و صرف قدرت داشتن بر امری تکلیف‌آور نیست؛ چه اینکه ممکن است به سبب مصالحی مانند آزمودن مردم، امکان الگوگیری مردم از آنان و اتمام حجت، امام معصوم ملکف به استفاده از قدرت خویش نشود. بر طبق حدیثی یکی از خوارج با دیگری نزاع داشت. به امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراجعه کردند و آن حضرت بر اساس حکم الهی، میان آنها داوری کرد. خارجی در اعتراض به آن حضرت گفت: «عدالت نورزیدی!» حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «دور شو ای سگ!». ناگهان دیدند آن مرد خارجی به شکل سگ درآمد؛ لباس‌هایش به هوا پدید و همانند سگ دم می‌جنباند و اشک از چشمانش جاری شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حق وی رقت کرد و با دعا به درگاه الهی، او را به حالت انسانی برگرداند. ناگهان دیدند لباس وی به سوی او برگشت. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «أصف که خداوند درباره او فرمود قال الذی عنده علم من الکتاب... وصی سلیمان بود. به نظر شما مقام سلیمان نزد خدا بالاتر است یا مقام پیامبر شما؟». در اینجا شخصی پرسید: با این همه قدرتی که شما دارید در جنگ با معاویه، چه نیازی به یاری انصار دارید؟ حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «من تنها برای اتمام حجت آنها را به یاری می‌طلبم، وگرنه اگر اذن دعا به من داده شود و مجاز به استفاده از قدرت غیرعادی خودم باشم، بین

اجابت دعای من و فرا رسیدن اجل معاویه، تأخیر نخواهد افتاد و بدون درنگ نابود خواهد شد» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۹۱، ح ۷۸). همچنین در این زمینه امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:

قریش به پیغمبر اعتراض داشتند و می‌گفتند چگونه در یک شب از مکه به بیت‌المقدس می‌رود و بازمی‌گردد، کسی که نمی‌تواند از مکه تا مدینه را جز دوازده روز برود که موقع مهاجرت او چنین بود. اینها به امر خدا و اولیای خدا نادان‌اند. به راستی مقامات درک نشود جز با تسلیم در برابر امر خداوند و رضا به تدبیر او. اولیای خدا بر محنت‌ها و ناگواری‌هایی صبر کنند که دیگران نتوانند و خدا در عوض همه مطالب آنها را بر آورد و در عین حال جز آنچه خدا خواهد نخواهند (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۱۴۷).

نتیجه‌گیری

حاصل آنکه از سویی بر اساس روایات پرشمار اهل‌بیت علیهم‌السلام مصداق عالم به کتاب هستند؛ از سوی دیگر کاربرد قرآنی علم‌الکتاب در داستان حضرت سلیمان نشان از آن دارد که اولاً مصاحب حضرت سلیمان به واسطه دارا بودن این علم دست به یک خرق عادت و تصرف تکوینی زد؛ ثانیاً علم به کتاب عین اراده و قدرت است؛ ثالثاً این علم حقیقتی تشکیکی است که دست یازیدن به مراتب بالای آن موجب قدرت بیشتری بر تصرف تکوینی می‌شود. علم‌الکتاب از سنخ علوم انفعالی و عادی نیست، بلکه علمی خاص است که علم و قدرت در آن تفکیک‌پذیر نیستند. با این حال این قدرت به معنای الزام و مکلف بودن به انجام آن نیست. با توجه به این مقدمات می‌توان گفت شأن تکوینی اهل‌بیت ارتباطی مستقیم با علم آنان به کتاب دارد.

منابع

- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۹۵ق، *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، چ دوم، تهران، اسلامیه.
- ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله، ۱۳۷۵، *الاشارات و التنبيهات*، قم، البلاغه.
- ابن‌شهر آشوب مازندرانی، محمدبن علی، ۱۳۷۹، قم، علامه.
- ابن‌طاووس، علی‌بن موسی، ۱۳۳۰ق، *جمال‌الاسبوع بکمال‌العمل‌المشروع*، قم، دارالرضی.
- ابن‌فارس، احمدبن فارس، ۱۴۱۱ق، *معجم‌مقایس‌اللغه*، بیروت، دارالجبیل.
- اریلی، علی‌بن عیسی، ۱۳۸۱ق، *کشف‌الغمه فی معرفه‌الائمه*، تبریز، بنی‌هاشم.
- بحرانی، هاشم، ۱۳۷۴، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، بعثت.
- برقعی، بی‌تا، *درسی از ولایت*، بی‌جا (نسخه پی‌دی‌اف)
- جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *ادب‌فناهی‌مقربان*، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۹، *ولایت‌فقیه‌ولایت‌فقاہت و عدالت*، قم، اسراء.
- راغب‌اصفہانی، حسین‌بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات‌الفاظ‌القرآن*، بیروت، دارالعلم.
- صفار، محمدبن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر‌الدرجات فی فضائل‌آل‌محمد*، چ دوم، قم، مکتبه‌آیت‌الله‌مرعشی‌النجفی.
- صلیبا، جمیل، ۱۳۶۶، *فرهنگ فلسفی*، ترجمه‌منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، حکمت.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، اسلام.
- طبرسی، فضل‌بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- طوسی، محمدبن‌الحسن، ۱۴۱۱ق، *مصباح‌المتہجد و سلاح‌المتعمد*، بیروت، موسسه‌فقه‌الشیعہ.
- عروسی‌حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر‌نور‌الثقلین*، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.
- حلی، حسن‌بن‌یوسف، ۱۹۸۲م، *نہج‌الحق و کشف‌الصدق*، بیروت، دار‌الکتاب‌اللبنانی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار‌الانوار*، چ دوم، بیروت، دار‌احیاء‌التراث‌العربی.
- عیاشی، محمدبن‌مسعود، ۱۳۸۰ق، *تفسیر‌العیاشی*، تهران، المکتبه‌العلمیہ.
- قاضی‌سعید‌قمی، محمد‌سعیدبن‌محمد، ۱۴۱۶ق، *شرح‌توحید‌الصدق*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کفعمی، ابراہیم‌بن‌علی، ۱۴۱۸ق، *البلد‌الامین و الدرع‌الحصین*، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی‌للمطبوعات.
- کلینی، محمدبن‌یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دار‌الکتب‌الاسلامیہ.
- محمدی‌گیلانی، محمد، ۱۳۷۶، *اسم‌مستائر در وصیت‌امام و زعم‌اکبر*، چ پنجم، تهران، موسسه‌تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیہ‌السلام.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۷۱، *التحقیق فی کلمات‌القرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.

- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب‌الاسلامیہ.
- صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، *شرح اصول‌الکافی*، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____، ۱۴۱۰ق، *الحکمة‌المتعالیة فی الاسفار‌العقلیہ‌الاربعہ*، بیروت، دار‌الاحیاء‌التراث.
- همت‌ی، همایون، ۱۳۶۳، *ولایت تکوینی*، تهران، امیرکبیر.
- یثربی، سیدیحیی، ۱۳۸۳، *فلسفه امامت*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- مجلسی، محمدتقی، ۱۳۹۵ق، *ولایہ‌الاولیاء*، قم، فیض.